

## پیشخوان

نظری بر اثر تاریخی «شریعتی به روایت اسناد ساواک»

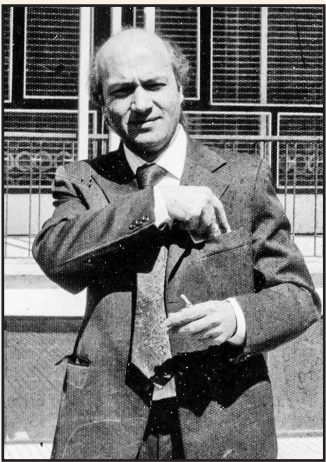
### رصد سال‌ها دغدغه به دست یک نهاد امنیتی

■ شاهد توحیدی



یافته است. تاز نمای ناشر در یادداشتی در باب این مجموعه، به نکات ذیل آمده اشارت برده است: «شخصیت دکتر علی شریعتی به عنوان یکی از افراد شاخص در تاریخ معاصر ایران، همواره در حوزه عمل و اندیشه، موضوع مناقشه جدی میان موافقین و مخالفین بوده است، از این رو سربند به یک تصویر واقعی از شریعتی، نیازمند مطالعه دقیق تمام ابعاد زندگی سیاسی و اجتماعی اوست، یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت شریعتی، اسناد مهم و ارزنده تاریخی برای محققین و علاقه‌مندان به‌جامانده از دوران پهلوی است که حاوی نکات اسناد سابق است، از این رو مجموعه شریعتی به روایت اسناد ساواک که توسط مؤسسه فرهنگی - هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده، برای استفاده علاقه‌مندان و محققین معرفی می‌شود. اثر سه‌جلدی شریعتی به روایت اسناد ساواک که در سال ۱۳۹۷ بعد از ۲۰سال به چاپ دوم رسید، دارای بیش از ۲هزار برگ سند از اسناد ساواک درباره دکتر علی شریعتی است. این مجموعه تمام پرونده شریعتی در ساواک را پوشش داده است.

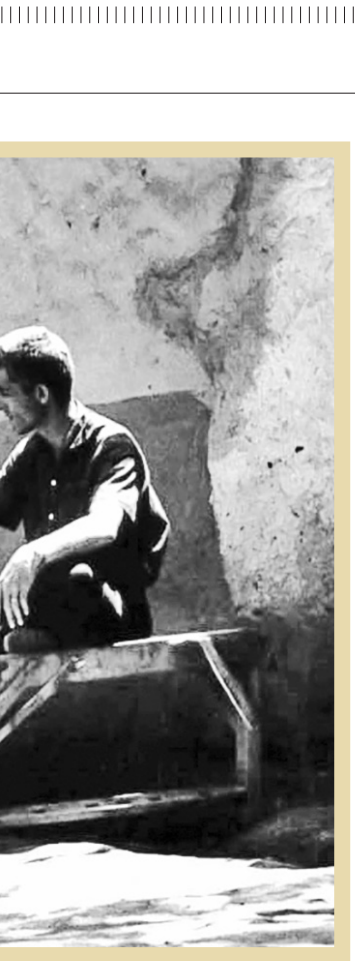
جلد اول مجموعه شریعتی به روایت اسناد ساواک، فعالیت‌های وی از سال ۱۳۳۶ تا پایان سال ۱۳۵۰ را روایت می‌کند که موضوعات مهمی چون: فعالیت‌ها و دستگیری شریعتی در دهه ۳۰، بورس تحصیلی



۱۳۵۶.دکتر علی شریعتی

▼ از آزادی از زندان ساواک

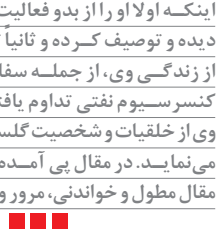
وی به خارج از کشور، با گذشت به ایران و تدریس در دانشگاه مشهد در آن جمله است. یکی از اسناد قابل تأمل در جلد اول کتاب، نامه معروف ۲۰صفحه‌ای شریعتی با عنوان شناسنامه یک زندگی است که گفته می‌شود این نامه را به ساواک فرستاد تا در آن زندگی‌نامه، شخصیت، دیدگاه‌ها و اهداف خود را ترسیم کند. جلد اول این اثر در ۴۸۰صفحه چاپ و منتشر شده است. اسناد مربوط به شریعتی در جلد دوم این مجموعه، سال‌های ۱۳۵۱ تا پایان سال ۱۳۵۵ را در بر می‌گیرد که بخش عمده‌ای از آن به گزارش‌های ساواک از سخنرانی‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد اختصاص دارد. همچنین گزارش‌های متعددی از ساواک، درباره نامه‌ها، مقالات و کتاب‌های شریعتی در جلد دوم مشاهده می‌شود. جلد دوم این اثر نیز در ۶۱۲صفحه منتشر شده است. گزارش‌های سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ ساواک درباره شریعتی، محتوای اسنادی جلد سوم این مجموعه است. از مهم‌ترین اسناد جلد سوم، می‌توان به سفر شریعتی به انگلیس و درگذشت مشکوک وی و پیامدهای این‌ واقعه در فضای سیاسی اجتماعی آن روز اشاره کرد. علاوه بر این انتشار اسناد لاتین، یکی از ویژگی‌های منحصر به‌فرد این مجلد است که در آن جزئیات گزارش‌های بیمارستان ساوت‌همپتون انگلیس از مرگ شریعتی روایت شده است. یکی از اسناد جالب این جلد از کتاب، گزارش ششیع و تدفین پیکر کتر شریعتی است که در آن شخصیت‌هایی همچون امام موسی صدر و دکتر مفتح به همراه خانواده شریعتی و افرادی نظیر ابراهیم یزدی، سیدمحمد دعایی، سیدصادق طباطبایی و صادق قطب‌زاده حضور داشتند. جلد سوم این مجموعه، دارای ۵۵۲صفحه است. اثر سه‌جلدی شریعتی به روایت اسناد ساواک در هزار شماره و با قیمت دوره ۱۲۰هزار تومان، از سوی مؤسسه فرهنگی - هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است...»



توصیفات ماندگار جلال آل احمد از زندگی و زمانه ابراهیم گلستان

# «اشرف مخلوقات» نانخور کنسر سیوم نفتی!

■ **نیما احمدپور**
روزهای گذشته خبر آمد که ابراهیم گلستان، نویسنده و فیلمساز نامدار ایرانی در لندن به درود حیات گفته است. او در عداد روشنفکرانی بود که دست‌کم در چهار دهه اخیر در معرض داوری‌های متنوع و ضدونقیضی قرار داشت، هم از این روی گفتن و نوشتن از وی، چیز تازه‌ای قلمداد نمی‌شود. شاید در چنین موسمی، بهتر آن باشد که در میان هر آنچه گفته شده، یکی از پرعیارترین‌ها را برگزینیم و به خوانش تحلیلی آن بنشینیم. به باور یسا شاهدان، نگاشته یک «چاه و دوچاله» جلال آل‌احمد در باز‌شناسخت ابراهیم گلستان یکی از بهترین‌هاست، چه اینکه اولاً و از اول بدو فعالیت سیاسی و حزبی دیده و توصیف کرده و ثابتاً تا فرازهای مهمی از زندگی وی، از جمله سفارشی‌سازی برای کنسر سیوم نفتی تداوم یافته است. توصیفات وی از خلیقات و شخصیت گلستان نیز موشکافانه می‌نماید. در مقال بی‌آسده، بخش‌هایی از این مقال طول و خواندنی، مرور و تحلیل شده است.



■ **آشنایی در حزب همسایه‌شمالی!**

ابراهیم گلستان از بقایای نسلی بود که در پی شهریور ۱۳۲۰، تمدن بودن و شدن را در حزب توده آغاز کردند. در آن دوره به‌روربودن و تعلق به تجمد، به این شکل معنا می‌شد. راهی بود به سوی دربار راهی بود به سوی این حزب و اغلب جوانان به دومین میل می‌زدند. آشنایی‌نیخبان این نسل با یکدیگر – که شماری از آنان در آینده، از طلایه‌داران فرهنگ ایران شدند- نیز در همان کانون صورت گرفت. آل‌احمد و تریسم جلد اول این اثر در ۴۸۰صفحه چاپ و منتشر شده است. اسناد مربوط به شریعتی در جلد دوم این مجموعه، سال‌های ۱۳۵۱ تا پایان سال ۱۳۵۵ نیز از همان ماجراهای سیاسی. او اخبار خارجی رهبر را درست می‌کرد و این‌ قلم مجله مردم را می‌گرداند و دیگر کارهای مطبوعاتی برآکند. بیشتر برای دانشجویمان و ترجمه‌ای و قصه‌ای و از این قبیل. همان ایام یک روز گلستان یک مخبر فرنگی را برداشت و آورد در حوزه‌ای که صاحب این قلم اداره‌اش می‌کرد. از همان ایام انگلیسی را خوب



**ابراهیم گلستان پس از کودتای ۲۸ مرداد و انعقاد کنسر سیوم نفتی، به کسوت سفارشی ساز آن پروژه برآمد!** این اقدام برای او که دم از وطن دوستی می‌زد، در حکم نوعی چرخش به شمار می‌رفت. هم از این روی به گاه طرح این پیشنهاد، دچار تردید جدی شد. آل احمد تصریح دارد که گلستان در آن دوره، حال کسی را داشت که در شب تاری می‌خواهد از قبرستانی بگذرد و همراه می‌خواهد او تلاش کرد تا در این پروژه جلال را با خود همراه سازد، اما توفیق چندان‌ی نیافت



خرداد ۱۳۴۰. جلال آل احمد، سیمین دانشور، ابراهیم گلستان و فخری گلستان در سفر به شمال کشور

**آل احمد** در کردار گلستان ویژگی‌هایی را می‌بیند که به نظر می‌رسد عوامل ناگامی‌ها یا بی‌عملی‌های او در سالیان بعد بوده است. از قضا در امسال، جلال آل احمد ۱۰۰ساله می‌شود و فروغ فرخزاد حدوداً ۹۰ساله. اما آنان که سالیان طولانی است دنیای ما را ترک کرده‌اند، همچنان در زمره فعالان فرهنگ و ادبیات این مرز و بسوم و در جامعه خویش زنده‌اند! در این میان اما سال‌ها بود که از گلستان خبری نمی‌آمد به دست‌کم، گاهی از او سخنی در تخطئه این و آن منتشر می‌نشد

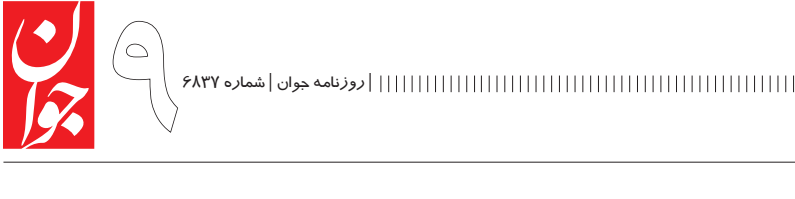
«اولین تجربه جدی آن ما با گلستان، در خود داستان اشعاب بود. او یا ما بود، اما ما با ما نیامد. ما که اشعاب‌مان را کردیم، او تنها رفت و کاغذ استغفایی به حزب نوشت و درآمد که بله چون نزدیک‌ترین دوستان من رفتند، دیگر جایی من هم اینجا نیست. اعتراف می‌کرد که به اتکالی ما در آن ماجرا بوده است، اما بیش از آن خودبین بود که همراه جمع بیاید و گمنام بماند. از خلیل ملکی سرکرده ما بود و او ناچار مثل من دست دوم و سوم می‌ماند، با این همه تنهایی‌های سال‌های ۲۷ تا ۱۳۲۹ را ما در حضور انس یکدیگر درمان کردیم و این مس‌ا که می‌گویم، ملکی است و دکتر عابدی و او و صاحب این قلم. فکرش را که می‌کنم، می‌بینم اگر خانه این سه نفر که شمردم در آن سال‌ها پناهگاه آوارهای که من باشم نبود، ممکن بود در آن بی‌نمری و کوتاه‌دستی دق کرده باشم یا هروثینی و تریاکی شده باشم. تا گلستان به آبادان رفت، یعنی از ایسن تنهایی و بی‌نمری ما در تهران، به آبادان گریخت، ولی مکاتبه‌مان برقرار بود و چه مکاتبه‌ای! فحش‌نامه‌های او و نصیحت‌نامه‌های در آمده از زیر این قلم. اگر روزگاری کاغذهای آن زمان او را بچاپ کنم، معلوم خواهد شد که گاهی چه قدرت‌ها و دست‌وپا بستن‌های در درون یک آدم، به صورت چاشنی بیمی حبس می‌شود. بیماری اور... شاید اگر او به آبادان نرفته بود، حالا روزگارش بهتر بود بی‌خانم. سرمان را می‌زدی با تهمان را، آنجا بودیم و بعد گلستان به آبادان که رفت، باز ول کن بودیم و اگر هنوز شخصی در عده‌ای از ما بچه‌های آن دوره بیدار است و زنده است، این زندگی و بیداری را ما در آن سال‌ها به دقت در تن همدیگر کاشته‌ایم. او به برمدعایی و دیگران به بی‌اعتنایی و بردباری، همدیگر را به آدم‌ها راهنما بوده‌ایم و به کتاب‌ها و به ایده‌ها. ما به کمک هم از مضمخه‌امی‌گریختهایم و از چاله‌ها، به اتکالی هم در وقایع شرکت می‌کردیم و در خطر‌ها، یک بار با هم عهد بستیم که دور از هر ادا و اکانتیر بسته، آدمی باشیم عادی و اگر ازمان آمد کاری کنیم، یاد است یک بار از آبادان، ترجمه‌ای از همینگوی فرستاد که تحویل برحاصلی بود، چون آدمی که کاری ازش بر سر می‌دهد، ادا ندارد و با او دارد، کاری ندارد. از هر صورت می‌خواهم بدانید که این قلم شاید می‌توانست در این روزگار وانفسائی فیلمسازی او، دستی زیر بالش می‌کرد- چون به او دینی- اما حیف که نمی‌تواند. مجموعه‌دانستانی<sup>(۱)</sup> که برایش چاپ کردیم و حق‌البوقش را بالا کشیدیم، بی‌هیچ تردید و چون و چرا بی. تنها به این علت که او آبادان بود و پول خوب می‌گرفت و صاحب این قلم در تهران بود و اوضاعش خیط بود. ۲۵۰تومن بود یا ۲۷۵تومن و او هم در این آبادان بود که عاقبت تکلیف خودش را روشن کرد. از بازیگری به تماشاجری...»

■ **چشم و گوش گلستان در بچه‌هایی بود به درون خویش باز، نه به دنیای خارج!**
ابراهیم گلستان پس از کودتای ۲۸مرداد و انعقاد کنسر سیوم نفتی به کنسر سفارشی‌ساز آن پروژه در آمد! این اقدام برای او که به هر روی از وطن‌دوستی دم می‌زد و ظاهراً پیش‌تر هم به همین دلیل حزب توده را ترک گفته بود، در حکم نوعی چرخش به شمار می‌رفت، هم از این روی به گاه طرح این پیشنهاد، دچار تردید جدی شد. آل احمد تصریح دارد که گلستان در آن دوره، حال کسی را داشت که در شب تاری می‌خواهد از قبرستانی بگذرد و همراه می‌خواهد او تلاش زیادی کرد تا در این پروژه جلال را با خود همراه سازد، اما توفیق چندان‌ی نیافت: «این قضایایا نبود و بود و سمارفت و آمدمان را می‌کردیم و او کارمند عالی‌رتبه تبلیغات کنسر سیوم نفت نبود و در بر خوردهای مان، جدی‌ترین مطالب را به صورت شوخی می‌گفتم و او ترتیب کارش را با کنسر سیوم داشت می‌داد که دکان فیلمبرداری باز کند و با اعتباری که می‌دهند، ابزارری وارد کند و الخ... ایامی بود که کنسر سیوم نفت، بار کارهای غیر تخصصی را از روی دوش خودش برمی‌داشت و به این و آن مقاطعه می‌داد. اتوبوسرانی آبادان را به فلائی، خبازی‌ها را به بهمائی، فیلمبرداری تبلیغات نفت را هم به گلستان. گلستان اهل صمیمیت نیست. کمتر درد دل می‌کند. ناچار تو هم که کنجکاو نباشی، چه بسا مسائل که بر او بگذرد و توندانی، اما حدس کن که می‌زنی: از تردیدهای اول و درماندگی‌ها، از رفت و آمدها.

از میهمانی‌های به قول داریوش حساب کرده و بعد از گاه‌گذاری چیزی از زبانتش دررفت‌ن‌ها یسا از چاره‌جویی‌هایی که غیرمستقیم از تو یا از دیگری می‌کند. به هر صورت می‌دیدیم که گرفتار است. اما چه می‌توانستیم کرد؟ آن ایام تصمیم را می‌گویم، داد می‌زد که روزی هزار بار از خودش می‌پرسد: بکنم یا نکنم؟ قرار بستن با کنسر سیوم را می‌گویم و فیلمبرداری تبلیغاتی برای ایشان را. همان ایام بود که بارها پای‌ی شد که چرا تو نمی‌آیی کارمند کنسر سیوم شوی؟ معلوم بود که هنوز به تنهایی جرئت ندارد که باهم کار می‌کنیم و از این حرف‌ها. حال کسی را داشت که در شب تاری می‌خواهد از قبرستانی بگذرد و همراه می‌خواهد. اما عاقبت کرد. به این اعتبار که مدتی کار گل خواهد کرد و بعد که قرض‌ها تمام شد، دستگاهی خواهد داشت برای خودش و سرمایه‌ای و فرصتی برای کار حسابی کردن. استدلال بدی نبود. به قیمت یکی دو



همه ۹۰براهیم گلستان در لندن



سال مزدوری، یک عمر سر پای خود ایستادن. غافل از اینکه راه‌ها، تقوای بیشتری را در خوردن تا هدف‌ها. خود این قسم، یک بار مزدوری را در حدود هزار تومان سنجیده بود و حالا او داشت زیر بار میلیون‌ها می‌رفت. آخر این هم هست که آدم‌ها متغول‌تند و برداشت‌ها و معنی لغات از این کس تا به دیگری، یک دنیا فرق می‌کند. به هر صورت لال که نمی‌نشستیم. گپی می‌زدیم. از او همیشه تشویقی به زیر بالش را گرفتن و الخ... و از ما نمودن راهی و تخدیری، اما چشم و گوش گلستان در بچه‌هایی بود هم به درون خویش باز، نه به دنیای خارج. آنقدر مرکز عالم خلقت بود که تصورش را نمی‌شود کرد. من هیچ کس را آنقدر اشرف مخلوقات ندیده‌ام...»

■ **روشنفکرها را همین جوری‌ها می‌خرند!**
جلال آل احمد چاه زندگی خود را همکاری کوتاه و مقطعی با ابراهیم گلستان در فقره سفارشی‌سازی برای کنسر سیوم قلمداد و از آن بابت، خود را سرزنش می‌کند. او تصریح داد که به دعوت گلستان به جزیره خارگ رفته و طی آن سفر، مشاهدات خویش را به رشته تحریر در آورده است. رئیس انتشارات کنسر سیوم از ماجرا بوی می‌برد و سعی می‌کند نوشته‌های او را پیش‌خرید کند! آل احمد نمی‌پذیرد، اما نهایتاً ناگزیر از پذیرش چگی می‌شود که آن اداره برای او صادر کرده است:

«تا یک روز درآمد که بر بیا روز خارگ. پرسیدم که چه؟ معلوم نشد. چیزهایی البته که گفت، اما نه به صراحت. قرار بود از لوله‌کششی نفت به همان فیلم بردارند و بقهمی نفهمی این را هم گفت که ممکن است مطالعه هم به کار تهیه عکس‌ها و فیلم‌ها بخورد و صاحب این قلم البته که گفت گفتار نویس فیلم دیگران نیست، اما به هر صورت سفری بود و این تن مرده سفر، همیشه با به رکاب بود، به خرج کنسر سیوم و به همان تشریفات که دیگران می‌رفتند. دیداری و بعد قلم‌زدن‌ها، به محض مراجعت سه‌چهارهزار کلمه‌ای به دستش دادم که طرح اولیه کار خارگ، حرف و سخن با گلستان بود، اما البته که طرح اصلی کنسر سیوم بود و همه چیز قرار و قاعده لازم داشت و طرح و پیش‌بینی مخارج، حتی کتاب نوشتن. تا دوسه هفته بعد یک روز تلفن کرد که ریپتو می‌خواهد تسو را ببیند؛ رئیس انتشارات کنسر سیوم که دو سه بار خانه گلستان دیده بودیمش. مردی بود فرانسوی و پلی تکنیک دیده که از شعر و نقاشی هم خبری داشت. معلوم بود که طرف اصلی می‌خواهد این کتاب‌نویس درباره خارگ را ببیند و بشناسد و آخر قلم‌زدن و از این حرف‌ها و رفتن. درآمد که شنیده‌ایم مشغول کتابی درباره خارگ هستید؟ گفتند درست است. گفت دل‌تان نمی‌خواهد قرار و مدار ی بگذاریم و مثلاً کنتراتی؟ گفتم راستش این قلم تاکنون به سفارش کار نکرده. گذشته از اینکه معلوم نیست چه از آب در بیاید. گفت پس چه کنیم؟ گفتم بسیار متشکر از آن سفر و از آن امکان‌ها که دادید برای مطالعه، ولی بهتر است صبر کنیم تا کار بی‌عجله تمام بشود و بی‌اجبار یک وظیفه سفارشی. آن وقت اگر به دردتان می‌دهند، مال شصتا، و گرنه مال خودم. ریپتون پسندید و خداحافظ شما و این قضیه مال سال ۲۸ بود و این قضایا بود و سود و کار خارگ خوش‌خوشک پیش می‌رفت که گلستان یک روز درآمد که برو فلان چک را از صندوق کنسر سیوم بگیر. ایامی بود که او دکانش را تازه انحصاری کنسر سیوم بود. معلوم بود که دارند پیش‌سقط می‌دهند و معنی نداشت پیش‌سقط گرفتن برای کاری که قراردادی برایش نوشته نبود. ناچار رفتم. دوسه بار دیگر تلفن کرد که باز فطره رفتم. تا آخر درآمد که چکی است و نوشته شده نمی‌شود. پیش‌دوش گرداند و از این حرف‌ها و نوشته نگیری سوخت می‌شود. این استدلال کودکانه، عاقبت از سوراخ احتیاج وارد این گوش شد و رفتم و چک را گرفتم. ۳هزار تومان بود. خرده‌ای کمتر. بابت مالیات و از این حرف‌ها و پول. بول کلان‌تی بود. بزرگ‌تر یسن حق‌التحریری که تا آن وقت گرفته بودم که عجب غلطی بود و به چه زخمی بزینش؟ باهاس خانه‌مان را رنگ کردیم. سرر تا یا. بله. روشنفکرها را همین جوری‌ها می‌خرند...»

■ **کلام آخر**

اشاره کردیم که جلال آل احمد همکاری با ابراهیم گلستان در سفارشی‌سازی برای کنسر سیوم را چاه زندگی خویش می‌انگار د تا جایی که خود را متقاعد کرده که در این پناه صفحاتی فراوان بنویسد. او از این موضوع نتیجه‌ای می‌گیرد که آن را در صدر مقال خود می‌آورد، اما از آن روی که بیان داستان مقدم بر نتیجه‌گیری است، آن را ختام مقال خویش قرار داده‌ایم:

«و چاله را گلستان در راه این قلم کند. از تجربه با همایون این به دست آمد که حساب کار قلم را باید از هر حسابی جدا کرد. از حساب تیراژ بزرگ- و درآمد ناشر مغیوبن و از این مزخرفات. اما با گلستان این تجربه حاصل شد که حساب قلم را از حساب دوستی‌ها نیز باید جدا کرد. دوستی، آدمیزاد را از تنهایی درمی‌آورد، اما قلم او را از تنهایی برمی‌گرداند. به‌ن آن تنهایی که جمع است. به بازی قدما. قلم این را می‌خواهد که چه مستیدی است. دوستی تو را رعایت تو را هیچ کس تحمل نمی‌کند...»

پی‌نوشت:

۱- زندگی‌خوش‌کوتاه فرنیسیس مکومبر، چاپ امیرکبیر، سال۲۷ یا ۲۸ یا ۲۹. یاد نیست.